بسم الله الرحمن الرحیم.

**اجماع منقول.**

بیان چند مطلب:

مطلب اوّل: اجماع از نظر اصطلاح علم اصول به دو قسم تقسيم مى‏شود:

قسم اوّل: اجماع محصّل، و آن یعنی خود شخص شخصاً اقوال فقهاء را تحصیل نماید. مثلا صاحب جواهر شخصا اقوال و آراء همه فقها را در مسأله جلسه استراحت تحصيل نموده(به اين كيفيت كه اقوال علما را از خود آن‏ها شنيده و يا در كتاب آنها رؤيت نموده) و لذا در كتاب خود مى‏فرمايد(جلسه استراحت) در نماز واجب است اجماعا.

قسم دوّم: اجماع منقول: و آن یعنی خود شخص اقوال را تحصيل نكرده است، بلكه شخص یا اشخاص دیگری(که تعدادشان به حد تواتر نمی‌رسد) برايش نقل كرده‌اند، مثلا: مرحوم صاحب جواهر كتاب شيخ طوسى را مشاهده كرده است و ديده است كه شيخ طوسى ادّعاى اجماع نموده. در اینجا این اجماع براى صاحب جواهر اجماع منقول مى‏باشد.

مطلب دوّم: اجماع منقول ايضاً دو قسم مى‏باشد:

1- اجماع منقول به نحو تواتر، مانند اینکه در همان مسأله جلسه استراحت، علاوه بر شيخ طوسى نود و نه نفر ديگر، ادّعاى اجماع نمایند؛ فلذا در اين فرض براى صاحب جواهر اجماع با تواتر ثابت شده است كه مى‏گويند «اجماع منقول» على نحو التواتر.

2- اجماع منقول به نحو «خبر واحد»، یعنی فرض ‏كنيم در مسئله مورد نظر، تنها شيخ طوسى ادّعاى اجماع نموده. بنابراين اجماع منقول براى صاحب جواهر ، به خبر شخص واحد، ثابت گردیده.

بحث راجع به اجماع محصّل و حجيّت آن گذشت و اجماع منقول على نحو التواتر از نظر حجيّت همان حكم اجماع محصّل را دارد. بنابراین مراد از اجماع منقول در عنوان بحث اجماع منقول على نحو خبر واحد است.

مطلب چهارم: در اجماع منقول به نحو خبر واحد، گاهی ناقل اجماع، اجماع دخولی را نقل می‌نماید، گاهی حسی و گاهی لطفی را. اجماع دخولى منقول حجت است و دليل بر حجيت آن این است كه چنين نقل اجماعى داخل در خبر واحد بوده و مصداقى از مصاديق خبر واحد است و در نتيجه مشمول ادله اربعه حجيت خبر واحد خواهد بود؛ زيرا ناقل، مستقيما سخن امام را نقل مى‏كند، اگرچه شخص امام را به تفصيل نشناخته باشد، چه‌آنکه لزومى ندارد كه شناخت معصوم حتما به نحو تفصيل باشد، بلكه شناخت اجمالى هم كافى است.‏

انماالكلام در ساير اقساماجماع منقول به خبر واحد(یعنی حدسی و لطفی) است كه آيا حجيت دارند و از ظنون معتبره هستند يا خير؟ فى‌المثل شيخ طوسى رفته و فتاواى علماى عصر خود را تتبع كرده و تحصيل اجماع كرده آن‏گاه به مقتضاى قانون لطف(كه مورد قبول شيخ بوده) قطع به قول معصوم پيدا كرده سپس مى‏گويد: اجمعت الامامية على كذا... يا مثلا ميرزاى قمى رفته و فتاواى همه علما را در همه اعصار به دست آورده و حدس قطعى به قول معصوم پيدا كرده، سپس آمده و ادعا مى‏كند كه: اجمع العلماء على كذا و ... حال بحث در این است که:

آیا چنين اجماع منقولى كه براى ناقل قطع‏آور و براى منقول اليه ظن‏آور است، از جمله ظنون خاصه و معتبره است كه از تحت اصل اولى در باب ظنون خارج شده باشد و يا در تحت اصل اولى حرمت عمل به ظن باقى است؟

در مسئله سه نظريه مطرح است:

1- اجماع منقول مطلقا حجت است، چون خبر واحد است.

2- مطلقا حجت نيست، چون از مصاديق خبر واحد از آن جهت كه حجت است، نمى‏باشد.

3- تفصيل ميان نقل اجماع همه فقها در همه دورانها، كه از طريق حدس در آن قول معصوم دانسته مى‏شود، كه حجت مى‏باشد؛ و ساير اجماعهاى منقول كه از طريق قاعده لطف و مانند آن قول معصوم از آن كشف مى‏شود، كه حجت نمى‏باشد. جناب شيخ انصارى به اين تفصيل تمايل دارند و مرحوم مظفر هم با ایشان هم عقیده‌اند.

منشأ این اختلاف(یعنی حجيّت و عدم حجيّت اجماع منقول) به ادلّه حجيّت خبر واحد برمی‌‎گردد، یعنی اگر ثابت شد برای ما که ادله حجیت خبر واحد هر خبرى را(اعم از اینکه خبر از حس باشد یا از حدس، حكم شرعى باشد یا از موضوعات خارجى، اثر شرعى داشته باشد و يا خیر) حجّت خواهد كرد، باید قول اول را بپذیریم، و اگر گفتیم ادلّه مذكور تنها حجيّت خبرى را ثابت مى‏نمايد كه اولاً حسی باشد و ثانیاً حاكى از حكم شرعى و يا حاكى از چيزى باشد كه اثر شرعى داشته باشد(مانند: خبر دادن از عدالت زيد كه موضوع جواز اقتداء مى‏باشد) در اینصورت باید قائل به قول دوم شویم، زیرا اقوال فقها نه حكم شرعى مى‏باشد و نه اثر شرعى دارد، اقوال علما حكم شرعى نمى‏باشد، واضح است و اثر شرعى ندارد بخاطر آن است كه اقوال علما با قول معصوم(ع) ملازمه ندارد، چنانچه كرارا گفته شد كه اجماع منقول، منهاى اجماع منقول دخولى با قول معصوم ملازمه نخواهد داشت.

اما مانند مرحوم شیخ انصاری که قائل به تفصیل گردیده اند میفرمایند: ادله حجيت خبر واحد مربوط به خبرهاى حسى است، ولى اگر ناقل اجماع، اجماع همه علما را در همه اعصار نقل كند به طورى كه حدس ضرورى به قول معصوم بزنيم چنين خبرهاى حدسى‏اى به منزله خبرهاى حسى است و مشمول آن ادله است و حجت است، ولى اگر ناقل، اجماع علماى يك عصر را نقل مى‏كند و بر مبناى قانون لطف و یا حدس، رأى معصوم را حدس مى‏زند، چنين خبر حدسى و اعتقادى، قائم‏مقام خبرهاى حسى نيست و در نتيجه مشمول ادله حجيت خبر واحد نيست پس حجت نيست.

مرحوم مظفر میفرماید: قول حق همین قول به تفصیل است که مرحوم شیخ انصاری قائل گردیده است زیرا ادله حجيت خبر واحد حداكثر دلالت دارند بر اینکه: صدق العادل، يعنى اگر فرد عادل و يا مورد وثوقى از زبان معصوم براى شما خبرى آورد او را تصديق كن، و معناى تصديق كردن آن است كه بنا بگذار بر اينكه اين نقل و اخبار واقعيت دارد و جعلى نيست و معناى واقعيت داشتن آن است كه بنا بگذار بر اينكه چنين خبرى از امام عليه السّلام صادر شده حال اين بناگذارى آثارى دارد و آن اينكه بايد طبق اين خبر متعبد شوى و عملت را طبق آن منطبق كنى، اين حد اكثر مقدار دلالت ادله حجيت خبر واحد است، اما ادله(حجبت خبر واحد) دلالت ندارند بر اينكه(صدق العادل فى اعتقاده)، يعنى اگر فرد موثقى به امرى از امور معتقد شد تو بنا بگذارى بر اينكه وى در اعتقادش صادق است؛ يعنى عقيده‏اش مطابق واقع است؛ زيرا ما هيچ دليلى از عقل و نقل نداريم كه هرآنچه را عادل معتقد بود اعتقادش صحيح باشد آرى، مى‏توان گفت كه اين شخص داراى چنين اعتقادى هست، يعنى شوخى ندارد و اما آيا اعتقادش مطابق واقع هم هست يا خير از ادله حجيت خبر استفاده نمى‏شود و در يك كلام: واقعية الاعتقاد امر و واقعية المعتقد به امر آخر.

در نتیجه: گاهى اجماع منقول به اعتقاد خود ناقل كاشف از رأى معصوم و مستلزم رأى معصوم است، ولى به عقيده منقول‌اليه كاشفيتى ندارد فى المثل شيخ طوسى كه قانون لطف را قبول دارد براساس اين قانون نقل اجماع مى‏كند براى محقق اول كه اين قانون را قبول ندارد.

و گاهى اجماع منقول هم به اعتقاد ناقل و هم منقول‌اليه كاشف قطعى از رأى معصوم است مثل اينكه ناقل و منقول‎اليه هر دو لطفى هستند، يا هر دو حدسى‏اند. و گاهى اجماع منقول به عقيده خود ناقل مستلزم رأى معصوم نيست، ولى به عقيده منقول اليه كاشفيت دارد فى المثل شخصى كه خودش قانون لطف را قبول ندارد زحمت كشيده و فتاواى علماى يك عصر را تتبع كرده و براى شيخ طوسى نقل اجماع مى‏كند كه اگر خود شيخ طوسى چنين اجماعى را تحصيل كرده بود حدس قطعى به قول معصوم مى‏زد حال از اين سه صورت، صورت اول قطعا و جزما مشمول ادله حجيت خبر واحد نيست و در نتيجه حجيتى ندارد به دليل اينكه پيش از اين گفتیم كه ادله حجيت خبر واحد حداكثر دلالت مى‏كنند كه باید عادل را در اخبارش تصديق نمود، اما دلالت ندارند كه: يجب تصديق الثقة فى اعتقاده.

اما صورت دوم و سوم مشمول ادله حجيت خبر واحد هست به دليل اينكه در اين دو صورت كه ما به نقل اين ناقل اعتماد مى‏كنيم از باب تصديق ناقل در رأى و اعتقاد او نيست چه‏بسا خود وى معتقد به استلزام نباشد، بلكه از باب تصديق ناقل در نقل است به اين معنا كه شخص عادل يا فرد موثقى مى‏گويد: اجمعت الامامية على كذا؛ مخاطب كارى به اعتقاد او ندارد، بلكه وى را در اخبارش تصديق مى‏كند، يعنى مى‏گويد:

اين مخبر دروغ نگفته و واقعا مسئله اجماعى است و وقتى اين را پذيرفت اين پذيرش آثارى دارد و آن اينكه اين اجماع در نظر مخاطب كاشف از رأى معصوم است و لذا بنا مى‏گذارد كه چنين حكمى از معصوم صادر شده پس اين‏گونه از اجماعات منقوله حجت است.

اصولا لازم نيست كه ما ثابت كنيم كه ادله حجيت خبر واحد شامل اين قسم از خبر، يعنى خبر از اجماع مى‏شود يا نه كه مدلول مطابقى كلام ناقل است، بلكه چون اين نقل اجماع عند المنقول اليه مستلزم رأى معصوم است پس اين اخبار از اجماع به دلالت التزاميه بر اخبار از رأى معصوم دلالت دارد و از اين نظر مشمول ادله حجيت خبر واحد مى‏گردد و لو از ناحيه مدلول مطابق مشمول ادله حجيت نباشد.

ان قلت: در منطق به ما آموخته‏اند كه دلالت التزامى تابع دلالت مطابقى و فرع‏ اوست حال چگونه ممكن است مدلول مطابقى مشمول ادله حجيت نباشد، ولى مدلول التزامى باشد؟ آيا اين فرع زائد بر اصل نيست؟

قلت: اگرچه مدلول التزامى در اصل تحقق و وجود تابع مدلول مطابقى است؛ يعنى تا كلام داراى دلالت مطابقيه نباشد دلالت التزاميه هم نخواهد داشت، ولى در حجيت تابع او نيست چه‏بسا مدلول مطابقى حجت نباشد و يا در اثر معارضه از حجيت ساقط شود، ولى مدلول التزامى به حال خود باقى بوده و حجيت هم داشته باشد.

نتيجه: به نظر ما حق آن است كه تفصيل دهيم در اجماعات منقوله ميان اجماعى كه كاشف از حكم شرعى در نظر منقول‌اليه باشد و ميان آن اجماعاتى كه كاشف از رأى معصوم عند المنقول‌اليه نباشد و لو عندالناقل كاشف است و بگوييم: اولى حجت است، ولى دومى حجيت ندارد.